

نگاهی بدانش نوین «روانشناسی زبان»

در بعضی از امراض زبانی مثلاً Verbalen Amuse یا ناهنجاری موسیقی واژه‌ها، هوش وسیر اندیشه کاملاً سالم است ولی شخص سخنگو، نوسانات ارتفاع و طنین صوتی خود را از دست می‌دهد لذا سخن او به آهنگی یکدست و یکنواخت و ملال آور و خسته‌کننده مبدل می‌شود. مکث‌ها در جاهای لازم قرار نمی‌گیرد. گاهی در میان دو سیلاب متعلق بین کلمه، مکث می‌کند و زمانی چند واژه و حتی چند جمله را بدون کوچکترین سکوت و انقطاعی بر زبان می‌راند. در این مرض واژه‌ها، موسیقی طبیعی و عادی خود را از دست می‌دهند و با اثر دست نوازنده ناشی، که بی حساب آرشه بر سیمها میکشد شبیه می‌شوند. و در یک کلمه، واژه‌ها گشتالت خود را از دست می‌دهند.

مرض دیگر بنام Sensorische Aphasie موجود است که درست عکس مرض قبلی است. در اینجا موسیقی سخن و خود عمل سخنگوئی کاملاً سالم است ولی معانی کلمات فراموش شده‌اند یعنی انسان از روی نوشته می‌خواند ولی معنی آنچه که بر زبانش جاری شده دریافت نمی‌شود و یا اینکه خود می‌تواند صحبت کند ولی معنی کلمات دیگران را در نمی‌یابد و یا اینکه معانی واژه‌هایی که برای بیان اندیشه لازم است فراموش شده‌اند این مرض را بفارسی « ناتوانی مغزی جهت سخنگوئی » میتوان ترجمه کرد^۱ در هر دو حالت

۱- رجوع شود بکتاب روانشناسی زبان از پرفسور کاین تس سابق‌الذکر، جلد اول صفحه

فوق‌الذکر مفهوم زبان منتفی است زیرا در هر دو حالت تبادل فکری میان فرد و جهان خارج منقطع شده است .

ماهیت زبان مجموعه‌ئی از معانی و مفاهیم است که توسط علائم و نشانه‌های بیان میشود. این علائم فی‌نفسه بمعانی مذکور ذهنی دلالت نمی‌کنند بلکه دلالت آنها از نوع قراردادی و مقبولیت عمومی است .

علائم و نشانه‌ها بیان‌کننده معانی و مفاهیم و صور ذهنی انسانند و معانی و صور نیز بنوبه خود ما بازاء ذهنی حقایق خارجی اند . پس بطور غیرمستقیم، علائم و نشانه‌ها، ما بازاء خارجی مفاهیم ذهنی را شامل میشوند و نیز حالات و کیفیات نفسانی و معانی مجرد و انتزاعی ذهن را بازگو میکنند یکی از این سلسله علائم و نشانه‌ها، دستگاه علائم صوتی است که بهترین و رایج‌ترین نوع زبان را شامل می‌شود .

علامت چیست ؟ علامت یا نشانه پس از معنی ، دومین بخش مهم و عالی زبان است و تعریف قدیمی آن بزبان لاتین چنین آمده است :

Signum est aliquid, quod stat pro aliquo

«علامت چیزی است که بجای چیز دیگر می‌تواند قرار داده شود.»

علامت دارای دو بخش اساسی است :

- الف - شکل و هیات علامت - که در زبان اشکال صوتی و یا حرفی انتخابی است .
 ب - محتوی آن علامت - که همانا معنی یا ما بازاء ذهنی واژه را تشکیل میدهد .
 يك علامت چگونه بوجود می‌آید ؟

الف - از طریق قراردادی و موافقت عمومی . یعنی وقتی جمهور خلایق از شکل و هیاتی معین معینی را بیکسان درك کنند علامتی بوجود آمده است و این نوع علائم را Konventionellen Zeichen مینامند .

ب - از طریق تجربه‌های مکرر - مثلاً وقتی لفظ موهومی را مرتباً در موقعیت معینی در نزد کودک تکرار کنند میان آن موقعیت خاص و آن لفظ موهوم ، رابطه تداعی

برگزار می‌شود بهترین مثال این مقوله آزمایش پاولف در مورد بازتابهای شرطی است که حیوان مورد آزمایش بین شنیدن صدای زنگ و یا روشن شدن چراغ ، با خوردن غذا رابطه‌ئی برقرار می‌کند. این روابط در نتیجه تجربیات مکرر صورت می‌گیرد یعنی زنگ، علامت آوردن غذاست .

ج - علائم طبیعی مانند سرخ شدن انسان در هنگام شرم و یا سفید شدن او در هنگام ترس و نیز تقلید صداهای طبیعت . زیرا صدای شرشر بر یختن آب دلالت می‌کند و یا صدای چپه چپه به وجود پرندگان. این علائم نیز گرچه بصورت مصنوعی باموضوع خود همزمان یا هم‌مکان نشده‌اند ولی در هر حال در نتیجه تجربیات مکرر بعنوان علامت پذیرفته میشوند . در کلیه زبانها هنوز آثار و اژه‌هایی که از صداهای اصلی طبیعت تقلید شده‌اند مشاهده میشود و آنها را در اصطلاح علمی *Onomatopoeische Zeichen* می‌گویند یعنی علائم و نشانه‌های تقلید شده از طبیعت

از نقطه نظر روانشناسی زبان رابطه علامت با محتوی خود یعنی معانی ، يك رابطه تداعی است که بر طبق قانون انعکاس‌های شرطی بوجود می‌آید . از طرفی علامت واسطه‌اندیشه انسان با جهان خارج از اوست. یعنی علامت ما بازاء ذهنی اشیاء خارجی را نامگذاری میکند .

اندیشه باعلائم و نشانه‌های معانی ذهنی بی‌نهایت نزدیک است. و درهم‌تأثیر و تأثر متقابل دارند دقت و روشنی اندیشه وابسته بقاطعیت و جامعیت و مانع بودن علائم و نشانه‌های ذهنی است و علومی مانند منطق و یا منطق ریاضی و مخصوصاً منطق سمانتیک برای رفع نقایص علائم و آثار زبانی است. زیرا اگر زبان ناقص نمی‌بود و علائم زبانی رهن اندیشه نمی‌بودند و ایجاد اشتباه و سوء تفاهم نمی‌کردند اصولاً علمی بنسب منطق لازم نمی‌بود و بحثهای بیهوده نیز در مورد بحث‌المعرفه یا شناخت‌شناسی بوجود نمی‌آمد کوتاه سخن : ماهیت زبان وابسته بعلائم و نشانه‌های قراردادی و بعضی علائم طبیعی است. حافظه و تداعی معانی و انعکاس‌های شرطی سازنده و ایجادکننده رابطه لفظ

و معنی هستند که در نتیجه تجربیات مکرر، این روابط را بوجود آورده اند و بیشتر کوشش اندیشه، در علم و فلسفه برای دفع دامپهایی است که در راه او گسترده است با وجودی که رابطه لفظ و معنی اکثراً نتیجه قرارداد و مقبولیت عمومی است معذالك بمیل و خواست یکنفر تغییر پذیر نیست.

ساختمان زبان *Das Strukturmodell der Sprache*

واحد زبان جمله است. جمله از ترکیب واژه‌ها و در درجه دوم سیلابها و بالاخره حروف و مخارج تشکیل شده است ولی فوراً بایستی خاطر نشان کرد که جمله صرفاً مجموعه کلمات و واژه‌ها نیست. بلکه چیزی است بیش از مجموع فرد فرد کلمات تشکیل دهنده آن.

جمله علاوه بر مجموع واژه‌های تشکیل دهنده اش مقصود و منظور معین و مشخصی را شامل میشود.

در تمام زبانهای جهان این موضوع قابل اطلاق و تعمیم است که هر جمله از هر زبانی که باشد - از نقطه نظر معنی و مقصود چیز واحد و مستقلی را تشکیل میدهد. یعنی وحدتی است مستقل از اجزای تشکیل دهنده اش. و معنی مستقل و واحد آن بر حسب وجود اجزای مختلف آن قابل تقسیم نیست مثلاً اگر جمله‌ئی از رویداد حادثه‌ئی خبر میدهد، فاعل جمله و یا صفات و قیود متعدد آن هر يك بتنهائی بخشی از آن رویداد که مفهومی واحد و مستقل است، نمی‌باشند. جمله، شکل و هیاتی تجزیه پذیر دارد ولی معنی جمله قابل تجزیه و تفکیک بد اجزاء نیست بلکه کلی است واحد و لای تجزی.

هنگام شنیدن جمله، فرد فرد اجزاء تشکیل دهنده آن مورد توجه قرار نمیگیرند. و گشتالات *Gestalt* جمله است که بخود آگاهی می‌آید و مورد توجه و فهم واقع میشود. کلیه اجزاء جمله یعنی کلمات و سیلابها و حروف و نظایر اینها در تحلیل لغوی جمله مورد توجه زبانشناسان واقع میشود. ولی افراد عادی و عامی واحد سخن را در جمله، می‌بینند نه اجزای کوچکتر آن، پس در تعریف جمله میتوان گفت:

« جمله ترکیب معنی‌داری از کلمات است که بمعنی و مقصود واحد و مستقلاً دلالت کند . »

در اغلب جمله‌ها يك حکم ذهنی نهفته است و بدون آن حکم جمله خاصیت جمله بودن خود را از دست می‌دهد. (جملات سؤالی در این مورد مستثنی هستند که بعداً وضع خاص آنها توضیح داده خواهد شد) جمله از دو بخش نهاد و گزاره تشکیل شده است که مجموعاً حکم واحد و کاملی را بیان می‌کند. گاهی وقت نهاد بتنهائی مقصود و مفهوم حقیقی جمله را دربر دارد و گزاره باضطرار حذف می‌شود در چنین مواردی از نظر زبان‌شناسی جمله‌ئی وجود ندارد در حالیکه از نظر روانشناسی زبان هنوز مفهوم جمله منتفی نیست زیرا هر کجا مقصود و معنی جمله بصورت حکم یا تصدیق ذهنی موجود باشد از نظر روانشناسی زبان جمله‌ئی وجود دارد .

وقتی کسی فریاد می‌زند (آی دزد) و یا (آتش سوزی) و یا (کمک) در ذهن فوراً احکام دزد آمده است و آتش سوزی شده است و یا کمک کنید و بفریاد رسید تشکیل می‌شوند و لو از نظر دستوری جمله‌ها ناقص و نارسا باشند و نیز از این قبیل است وقتی کودک شروع بسخن می‌کند و مثلاً می‌گوید: (مامان سیب) و یا اشاره بچیزی کرده می‌گوید: (از این). در چنین مواردی ما با جملاتی سروکار داریم که شکل دستوری آنها کامل نیست ولی مقصود واحد و مستقل آن کاملاً مشخص است و هرگز بخیال کسی خطور نمی‌کند که کودک مقصودی جز (من سیب می‌خواهم) داشته است.

جمله دارای مشخصات پنجگانه زیر است :

- الف - جمله چیزی است بیش از مجموع کلمات تشکیل دهنده اش .
 - ب - معنی و مقصود جمله قابلیت انتقال دارد .
 - ج - جمله مجموعه‌ئی واحدی از تصورات است یعنی يك تصدیق ذهنی است .
 - د - جمله بصرفه جوئی در اندیشه کمک می‌کند .
 - ه - جمله ابزار اندیشه و عامل انتقال و تبادل معانی ذهن است .
- حال بذکر مشروح مشخصات فوق می‌پردازیم :

۱- جمله چیزی است پیش از اجزای تشکیل دهنده آن . منظور این است که جمله علاوه بردارا بودن معانی فرد فرد واژه‌ها معنی کلی دیگری دارد که بر آن مجموع اضافه میشود پس نمیتوان جمله را بحساب عددی، معادل مجموع معانی واژه‌های تشکیل دهنده آن دانست. همچنانکه آب چیزی است جز اکسیژن و هیدروژن. معذک اکسیژن و هیدروژن را نیز در خود جمع دارد. پس جمله مانند اجسام مرکب شیمیائی - ترکیبی است از واژه‌ها نه مجموع عددی و ریاضی آنها .

دلیل این مطلب را در زبان خارجی میتوان بوضوح عیان دید. گاهی وقت انسان معنی فرد فرد کلمات تشکیل دهنده يك جمله را با استفاده از دفتر لغت میداند معذک معنی کلی آن برایش روشن نیست این همان جزئی است که بمجموع واژه‌های جمله افزوده میشود .

۲- قابلیت انتقال . معنی و مقصود جمله را واژه‌های معین و مشخصی نمایشگر نیستند. بلکه يك مقصود و معنی کلی را با کلمات و ترکیبها و انحاء مختلف میتوان بیان کرد. آنچه در زبان مهم است فهم کلی معنی و مقصود جمله است .

هنگامیکه مقصود فهمیده شد میتوان از جملات متعدد و انواع و اقسام واژه‌های مختلف و تراکیب کلمات و واژه‌ها برای بیان مطلب استفاده کرد .

۳- جمله در حقیقت مجموعه‌ئی از کلمات و واژه‌ها نیست بلکه مجموعه‌ واحدی از تصورات ذهنی است (تصور ما بازاء ذهنی کلمه است) کلمات فقط قالب یا سمبل تصورات ذهنی اند در حالیکه جمله با بیان مقصودی معین سروکار دارد نه با قالبهای آنها یعنی کلمات و نشانه‌ها. بدین ترتیب جمله يك تصدیق ذهنی است که ترکیب واحدی از تصورات می باشد .

۴- صرفه جوئی اندیشه بعلت استعمال جمله .

زبان با تثبیت مفاهیم مجرد و انتزاعی ذهنی بوسیله واژه‌های خود- و تشکیل دستگامی منظم و مشعر بر سیر اندیشه چندین هزار ساله يك قوم - از میزان تفکرات

اضافی وزائد می‌کاهد و سلسلهٔ تجرید و تعمیم را در اندیشه محدود می‌کند. مثلاً پس از تجربیات مکرر بالاخره شخص موفق می‌شود از چندین شیئی سفید مفهوم انتزاعی (سفیدی) را در ذهن بوجود آورد. این عمل شخص مستلزم صرف وقت و انرژی مخصوص است حال اگر این مفهوم توسط واژه (سفیدی) تثبیت نشود هر يك از افراد قوم ناچار است خود این عمل را انجام داده و بمفهوم منتزع سفیدی دست یابد. واژه‌ها که مشعر بر تفکرات و تجربدها و تعمیم‌های چندین هزار سالهٔ يك ملت یا قوم اند بمفهوم مجرد ولی قرار سفیدی ثبات و سکونی می‌دهند و بدین ترتیب مقدار زیادی انرژی فکری برای سخن‌گویان آن زبان ذخیره می‌کنند و این يك صرفه‌جویی بسیار مهم در اندیشه و عمل اندیشیدن است.

از طرف دیگر خاصیت قیاسی زبان، راهنمای اندیشه است و او را از جا دادن واژه‌های متعدد در حافظه بی‌نیاز می‌کند زیرا امکانات ترکیبی زبان مثلاً وجود پساوندها و پیشاوندها و امکانات ترکیب چند کلمه باهم جهت تشکیل مفهومی جدید بمقدار زیاد از فشار بیشتر بر حافظه جلوگیری می‌کند. مثلاً زبان آلمانی با ۲۵ هزار واژه - که عدد بسیار ناچیزی است - با استفاده از امکانات ترکیبی بی‌نظیر خود کلیهٔ افکار باریک علمی و فلسفی و هنری و سیاسی و غیره . . . را براحتی بیان می‌کند زیرا با استفاده از امکانات ترکیبی زبان قادر بی‌مان هر نوع مفهوم دقیق و تازه است و استفاده از این امکانات ترکیبی بر طبق قانون خاصیت قیاسی و یا = Analogie زبان است که قبلاً شرح داده شده است.

۵ - زبان ابزار اندیشه است .

زبان ابزاری فعال و متحرک و سازنده است و از این جهت با سایر ابزارها فرق دارد زبان ابزاری ساده و منفصل نیست بلکه بمراتب بالاتر از آنست زبان ابزاری است جهت ارتباط انسان با سایر انسانها، انسانهایی که امروزه از نظر فکر و فرهنگ تطویر یافته‌اند. زبان ابزاری فعال است زیرا هرگز منتظر نمی‌شود که زندگی روانی و ذهن و اندیشهٔ انسان به تنهایی و مستقلاً تطویر یابد و کامل‌تر شود و سپس زبان آنرا بیان کند.

بلکه زبان خود در این تطورِ فعالِ زندگیِ روانی سهمیم و شریک است و یکی از عاملهای تطور فرهنگ و اندیشه بشمار میرود .

برخلاف نظریه افراطی که معتقد است فکر همان زبان است و آنها دو جنبه یک حقیقتند ، امروز ثابت شده که زبان و اندیشه دو جوهر مختلف اند که تطور آنها در موازات هم صورت میگیرد ولی عین هم نیست . زبان و اندیشه متقابلاً در تطور یکدیگر سهمینند . یعنی فعالیت ذهن مفاهیم جدید میسازد و دایره معانی خود را مرتباً توسعه میدهد و با نامگذاری آنها زبان را نیز غنی میکند. از طرف دیگر امکانات ترکیبی زبان وقواعد صرفی و نحوی آن اندیشه را در چهارچوب خود اسیر میکند و آزادی نامحدود او را مقید میسازد ولی در عوض با واژه‌های مشخص و معین خود ، با بهام آن روشنی خاصی میبخشد . و از این لحاظ زبان در روشن کردن اندیشه و تثبیت مفاهیم فراروانتر اعی و صرفه جوئی فکری و نظایر آنها باندیشه امکان تطور سریع تر و دقیق تری میدهد. همچنانکه ریاضیات بعد از اختراع (صفر) درجاده پیشرفت و تکامل سریع افتاد .

اعمال دوگانه زبان

برای زبان دو عمل کلی قابل ذکر است که هر یک نیز در درون خود به تقسیمات فرعی منشعب میشوند .

الف - عمل گفتگو در زبان .

ب - عمل انفرادی و انزوائی زبان .

الف - عمل گفتگو در زبان Die dialogischen Sprachfunktionen منظور از این مبحث بیان اعمالیست که ما بین دو یا چند نفر انجام میپذیرد و در هر حال نیازمند افرادی بیش از یک نفر است. در اینجا زبان عامل پیوند انسانهای اجتماع است و بعنوان عاملی اجتماعی و نهادی مشعر بر وجدان جمعی جلوه گر میشود. اعمال گفتگوئی زبان مجموعاً چهار عمل یا وظیفه بزرگ را شامل میشود که تقریباً با انواع جمله در دستور زبان تطبیق میکند .

۱ - Interjektive Funktion عمل خبردهنده و آگاه کننده زبان در مورد

شخص گوینده و یا جمعی که گوینده متعلق بدانهاست . یعنی کلیه جمله هائیکه شخص در مورد اعمال و کردار خود شرح میدهد یعنی اخباری که شخص در مورد خود میدهد .

بعبارت دیگر کلیه جمله هائیکه در مورد « من » و « ما » خبری میدهد .

۲ - Imperativische Funktion عمل امرکننده و فرمان دهنده زبان کلیه جمله

های امری از قبیل امر ، خواهش ، تمنا ، آرزو و اخطار جزو انواع این حالت است . بعبارت دیگر جمله هائیکه به « تو » یا « شما » فرمان میدهد .

۳ - Informativ - Indikativische Funktion عمل خبر دهنده و آگاه

کننده زبان در مورد سایر اشخاص و اشیاء بیجان . بعبارت دیگر کلیه جمله هائیکه خبری در مورد « او » و « آن » و « ایشان » و « آنها » میدهد این عمل سوم مهمترین وظیفه زبان است . زیرا قسمت اعظم زبان در مورد سوم شخص ، و اشیاء بیجان خبر میدهد و اینکه قبلاً بیان شد که اغلب جمله های زبان حکم یا تصدیقی ذهنی را شامل میشوند با توجه بهمین شمول و احاطه بیش از اندازه جمله های اخباری در زبان بوده است .

۴ - Interrogative Funktion عمل پرسنده و سؤال کننده زبان این عمل

زبان سابقاً با اندازه امروز مورد توجه نبود ولی امروزه اکثر روانشناسان بدان توجه دارند این عمل نسبت به عمل دیگر پیچیده تر است و از نظر علمی توجیه و تبیین آن نیز خالی از اشکال نیست .

عمل سؤال کننده زبان بدو شیوه متفاوت ظاهر میشود . یکی وقتی است که پاسخ

آنرا معمولاً يك جمله تشکیل میدهد مثلاً این سؤال :

ترن کی حرکت میکنند ؟ پاسخ : ساعت ۷ بعد از ظهر . و یا حال شما چطور است ؟

در این نوع اکثراً ضمایر سؤالی آورده میشود مانند کی، کجا، چرا، بجهت دلیل، چه، کی، و پاسخ، اکثراً باصفت یا قیدی همراه است.

شیوه دوم وقتی است که پاسخ يك كلمه «آری» و یا «نه» باشد.

اغلب در این مورد سؤال با آیا شروع میشود مثلاً:

آیا از تغییرات اخیر راضی هستید؟

در شیوه اخیر گاهی وقت سؤال طوری مطرح میشود که پاسخ با احتمال قریب به

یقین همان چیزی است که پرسنده انتظار شنیدن آنرا دارد و این نوع سؤالها اکثراً با

مگر شروع میشود: مگر نگفتم بمدرسه نرو؟ «پاسخ اکثراً آری است»

مگر نه این است که کلوخ انداز را پاداش سنگ است؟ «چرا همینطور است»

و یا «مگر آنجا نرفتی؟»

عمل سؤال مشکلترین مرحله زبانی در کودک است و بهمین علت دیرتر از سایر

اعمال ظاهر میشود زیرا مستلزم رشد بیشتری از مغز و دستگاہهای عصبی است مرحله

آغاز عمل سؤال کردن در کودک شامل دو بخش است و دو نوع سؤالهای مختلف دارد.

نوع اول سؤالهاییست که پاسخ آنها نام اشیاء است یعنی در این نوع سؤالها کودک میگوید

با تکرار و تمرین، اسامی چیزها را یاد بگیرد. مانند این چیست؟

در مرحله دوم از علل رویدادها سؤال میکنند مثلاً چرا خورشید از آسمان

آویزان است؟ چرا درخت نمیافتد؟ چرا مرغ دو پا دارد ولی گربه چهار پا دارد؟

این مرحله نسبت به مرحله قبلی متأخر است و مستلزم رشد بیشتر مغز و اندیشه است.

تبصره - در مورد عمل سؤال، اختلال روانی خاصی وجود دارد که از نظر

آسیب شناسی مغزی حائز اهمیت است. مریضهایی یافت میشوند که سه عمل سخن گوئی

را باورزدگی عادی و طبیعی انجام میدهند ولی از عمل پرسیدن عاجزند.

چهار عمل زبان بصورت و ترتیبی که بیان شد صرفاً يك تقسیم بندی و طبقه بندی

اختیاری و دلخواهی نیست بلکه با مراحل مختلف تکامل روانی انسان در سیر رشد تدریجی هماهنگ است. کودک ابتدا از نظر روانی در مرحله خودخواهی صرف است. در این دوره فقط بخود فکر میکند. از نظر روانی نیز فقط میل و خواست او، تکامل یافته است. در این مرحله زبان کودک نیز فقط عمل نخستین، یعنی خبردهی از خود را دارا میباشد. همه چیز برای خود و همه چیز در ارتباط با « من » خلاصه میشود. در مرحله بعدی بتدریج دیگران را می شناسند و چون حافظه هنوز کامل نیست فقط حاضرین مجلس را می بیند و با « تو » آشنا میشود ولی « او » و « آن » هنوز مطرح نیست. بتدریج در مرحله سوم با « او » و « آن » آشنا میشود و زبان سومین وظیفه خود را که مهم ترین وظیفه اوست، به عهد میگیرد. و بالاخره در آخرین مرحله عمل پرسیدن آغاز میشود که خرد و هوش مراحل تکامل خود را طی میکنند.

این هماهنگی اعمال چهارگانه زبان با مراحل رشد و تکامل کودک، طبیعی بودن این طبقه بندی را روشن میسازد. جهت اطلاع دقیق تر در این مورد مراجعه شود به کتاب کاین تس سابق الذکر، روانشناسی زبان جلد اول صفحه ۱۷۸ به بعد - Prof. Kainz - *Psychologie der Sprache* 1. Band S. 178 ff.

تبصره - اعمال چهارگانه زبان از نظر مکالمه و گفتگو چون در زبانهای اروپائی همگی با حرف (I) آغاز میشود لذا آنها را جهت سهولت نامگذاری اعمال (I) و یا (I - Funktionen) نیز اصطلاح کرده اند.

*

کلیه اعمال (I) که تا بحال بیان شد برای ایجاد رابطه بین اشخاص است. زبان در این مرحله نهادی اجتماعی است که رابطه فرد را با جمع ممکن میسازد. ولی زبان علاوه بر اعمال مهم فوق وظیفه مهمتر دیگری نیز دارد بنام اعمال انفرادی و اتزوائی زبان.

ب - اعمال انفرادی و اتزوائی زبان = die momologischen Sprachfunktionen :

زبان علاوه بر مربوط کردن انسان با جامعه وظیفه خطیر دیگری دارد. زبان

جریان زندگی معنوی و روانی انسان را نیز تحت تأثیر قرار میدهد. باین وظیفه ثانوی، افلاطون نیز در بعضی از دیالوگهای خود اشاره کرده است .

زبان کمکی است برای اندیشه و زندگی روانی و درونی انسان.

زبان درخفا اندیشه انسان را ولو در انزوا ، بقالب میریزد و روشن تر در اختیار اندیشه قرار میدهد . Novalis نوالیس گوید زبان در خدمت اندیشه است و مأمور تشخیص و تفسیر مفاهیم و معانی ذهن است .

با وجودی که در این حالت شنونده‌ای وجود ندارد. معذک در همه افکار و اندیشه‌های انزوایی و انفرادی انسان ، نقش اساسی زبان انکارناپذیر است . زیرا انسان برای روشن تر کردن اندیشه درونی اش، در خلوت با خود سخن میگوید. انسان در هر اندیشه‌ای معانی و مفاهیم لازم را از خاطر خود میگذراند. ولی در این معانی و مفاهیم کلمات و واژه‌ها نیز حضور دارند و هرگز معنی بدون لفظ در خاطر نمی‌گنجد .

زبان به تعداد هر چهار عمل مکالمه‌ئی « اعمال I » سابق الذکر، اعمال انفرادی و انزوایی مختص خود ، دارد . انسان وقتی با اندیشه خود خلوت میکند با خود حرف میزند و اکثراً قهرمان داستان خود اوست . این قسمت که بیشتر در کودکان دیده میشود، منطبق با عمل اول مکالمه‌ای است. زیرا همواره از خود سخن میگوید؛ چنین و چنان کردم. چنین رفتم . چنان گفتم . و نظائر آن .

اگر کسی درخفا ، گوش بگفتار این کودک بدهد ، در وهله اول تصور میکند که با فردی غیر عادی و دیوانه طرف است . ولی این قضاوت صحیح نیست . زیرا بمحض اینکه شخص متوجه حضور شخص دیگر شود، خلوت انزوایی او بهم میخورد . و انسان خود را با فردی کاملاً عادی و طبیعی مواجه می‌بیند. در حالیکه بهم خوردن انزوا ، برای او بسیار دردناک است ، معذک در حضور غیر چنان عمل نمی‌کند . این نوع سخن گفتن در بزرگسالان ناخواسته و خودکار بظهور میرسد و بیان کننده وجود اندیشه‌ئی معین در ذهن گوینده است . عمل امر و اخطار نیز در حالت انزوا ، بظهور میرسد . مثلاً شخصی

بخود میگوید تو باید شجاع باشی! « اکثر افراد ترسو این اخطار را بخود میکنند. » تو باید تا ساعت ۱۲ مطالعه کنی! تو نباید بروی! تو نباید برداری! .

اکثر این فرمانها، نوعی تلقین بنفس است که در اتخاذ تصمیم شخص، مؤثر واقع می شود. « نهی » های اخلاقی که انسان مرتباً بخود تلقین میکند و در اصطلاح علمای علم اخلاق، « وجدان اخلاقی » نامیده میشود نیز چیزی از این قبیل است .

سخن گفتن با خود نوعی کمک و همکاری برای اندیشه است . یعنی انسان بدین وسیله در اندیشیدن، خویشتن را یاری میکند . بهترین نوع این عمل در حالت سوم ظاهر میشود. انسان در عمل سوم انفرادی و انزوایی زبان، در حقیقت درباره افراد یا اشیاء فکر میکند . منتهی با سخن گفتن، اندیشه مبهم و نارس خود را با الفاظ و واژه ها فرم و شکل می بخشد و منظم و روشن میکند . مخترع، قبل از عملی ساختن اختراعش آن را در ذهن طرح میکند . و چون این طرح روشن و ممتاز نیست، جهت روشن تر شدن، آنرا بخود بازگو می کند .

سؤال از خود نیز در انزوا دیده میشود انسان مسائل و مشکلات خود را با خود مطرح میکند و راه حل آنها را از خود می پرسد . چه بایستی بکنم؟ چه بگویم؟ چطور بگویم؟ چرا گفتم؟

انسان در این موارد از خود سؤال میکند و سپس خود بدان پاسخ میدهد. منولوژی هاملت، « بودن یا نبودن » صحنه‌ئی اینچنین را مجسم میسازد و اکثراً در نمایشنامه‌های بزرگ کلاسیک و مدرن منولوژی یا تک گوئی بچشم میخورد .

انواع قدیمترین منولوژیها را در اساطیر هند می یابیم یکی از خدایان در حالی که جمع نمازگزاران گرداگردش را گرفته اند با خود میاندیشد که به پرستندگان خود چه بدهد و چنین میگوید « این است آنچه من خواهم کرد . نه من این کار را نمی کنم. باو گاو خواهم داد . یا بهتر است اسب بدهم؟ مرددم که آیا واقعاً از دست او سوما گرفته ام یا نه؟ » .

(از کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت ترجمه مهرداد مهرین ص ۵۹۱)

*

اعمال دوگانه فوق: «گفتگوئی و انزوائی» را کلاً بنام اعمال اولیه زبان نامیده‌اند. علاوه بر آنها اعمال دیگری نیز بر زبان مترتب است که بنام وظایف ثانویه نامگذاری شده‌است. و از آن جمله‌اند:

الف - وظایف هنری زبان - از نقطه نظر زیبایی‌شناسی .

ب - وظایف اخلاقی زبان - بیان نیکی و بدی .

ج - وظایف علمی و منطقی زبان - بیان حقایق .

در مورد اعمال و وظایف ثانویه زبان، بطور کلی می‌توان مطالب بسیاری گفت. بعضی از زبانها بعلمت ذاتی و ازها و علائم، مستعد بیان مضامین علمی و مفاهیم دقیق فلسفی هستند .

گروهی دیگر بعلمت وجود معانی مجازی و تخیلی بسیار، مستعد بیان زیباییهای سخن، و ساخته‌های هنری انسانند .

دینداران برای خود، زبانی مخصوص دارند . و دانشمندان، هر يك واژه‌های مخصوص بخود دارا می‌باشند . گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از نظر منطقی گاهی زبان منجر به روشن‌تر شدن فکر میشود . و زمانی بعلمت وجود مفاهیم متشابه و عدم وجود تعاریف دقیق برای واژه‌ها ، موجب سوء تفاهم‌ها و اشتباهات و خطاها و مغالطات متعدد میگردد. جهت اطلاع بیشتر درین مورد بکتاب کاین‌تس سابق‌الذکر جلد اول از صفحه ۲۱۹ تا صفحه ۲۶۱ مراجعه شود^۱ .

« منشاء و خاستگاه زبان »

از قرائن چنین برمی‌آید که زبان درابتداء ساده‌تر و ناقص‌تر از وضع کنونی آن بوده و صرفاً اسامی ذات ، و امور دیداری و مادی را شامل میشده است . ولی بتدریج

1- Prof. Dr. F. Kainz : Psychologie der Sprache 1. Band s.

کلی تر و پیچیده تر و کاملتر شده ، واسامی معنی و معانی مجرد و منتزع و واژه های مجازی و نظائر اینها را شامل شده است . اگر رشد تدریجی فرهنگ جوامع مختلف را مطالعه کنیم و آنرا با رشد و تکامل تدریجی زبان مقایسه نماییم ، ملاحظه میشود که هر چه فرهنگ کاملتر و پیچیده تر شده است ، تعداد واژه ها و گنجینه الفاظ زبان ، وسعت یافته و نیز علاوه بر کمیت ، تغییرات کیفی بیشماری در آن راه یافته است . و این نمایشگر وجود رابطه ای بسیار نزدیک در میان زبان و فرهنگ است . لفظ و معنی بهم مربوطند . محتوی واژه ها ، گوشه ای از فرهنگ جامعه را تشکیل میدهد . و با پیشرفت جوامع و تنوع فرهنگها ، واژه ها نیز متنوع تر خواهند شد . در باره خاستگاه و منشاء زبان نظریات متعددی ابراز شده ولی هیچیک جنبه علمی نداشته است مثلا آدم اسمیت - Adam Smith گوید « زبان نتیجه قرارداد عمومی انسانهاست » و یا De Bonald دو بونالد گوید « زبان هدیه بهشتی خداست که از آسمان نازل شده است »

ماکس مولر Max Müller آنرا « نتیجه غریزه سخنگوئی در انسان » میداند ، البته نظریاتی کوتاه و بی مأخذ و ذهنی برای بیان خاستگاه زبان کافی نیست . « رجوع شود بمقدمه لغت نامه دهخدا مقاله آقای دکتر علی اکبر سیاسی در مورد لفظ و معنی » .

زبان شناسی مطالعه و تحقیق خاستگاه یا منشاء زبان را مدنظر است رها کرده و آنرا جزو وظایف خود نمیداند ولی روانشناسی زبان ناگزیر است درین گرداب غوطه ور شود و لولاینکه ساحل نجاتی هم موجود نباشد . در صورتیکه از طریق علمی منشاء زبان قابل تحقیق نباشد ، لااقل درجه فرضیات عامی با توجه به قرائن و شواهد ، همواره بازااست .

روانشناسی زبان برای مطالعه خاستگاه زبان سه وسیله ناقص و نارسا در دست دارد .

الف - مطالعه زبانهای باستانی .

ب - بررسی زبانهای عقب مانده امروزی و اقوام چادر نشین .

ج - مطالعه در چگونگی ظهور و رشد زبان در اطفال .

سه طریقه فوق الذکر کافی برای بیان دقیق منشاء زبان نیستند . زیرا زبانهای

باستانی از وقتی که خط اختراع شده، برای ما مکشوف شده‌اند و زبانی که بمرحله خط رسیده از منشاء خود بسیار بدور افتاده است. و هر چه درین مورد عقب‌تر رویم بازبان های کاملی روبرو خواهیم شد. درحالی‌که ما زبان ساده ابتدائی را جستجو میکنیم. مطالعه زبان اقوام عقب مانده امروزی نیز مشکلی را درمان نمی‌کند. زیرا این زبانها نیز بیش از آنچه که در سابق تصور میشد از اصل خود بدور افتاده‌اند. مخصوصاً که زبانهای بدون خط و کتابت سریعتر از سایر زبانها تطور می‌یابند.

مطالعه زبان اطفال نیز شباهتی به زبان بازکردن انسانهای ابتدائی ندارد. زیرا اطفال، زبان اطرافیان خود را می‌آموزند. و از خود، زبان اختراع نمی‌کنند. درحالی‌که ما چگونگی پیدایش زبان را بررسی می‌کنیم.

زبان استعداد ذاتی موجودی بنام انسان است. یعنی انسان توانائی تقلید صداها را دارا میباشد. این توانائی در طوطی نیز دیده میشود. ولی در طوطی فکر بعنوان پشتوانه الفاظ، تطور کافی نیافته‌است. از طرفی در میمونهای آدم‌نما و بعضی از حیوانات، مانند سگ و اسب، هوش و سایر مقدمات فکر، فراهم است. و رابطه علامت با معنی را نیز می‌تواند تشخیص دهد، ولی استعداد تقلید صدا در آنها دیده نمیشود. انسان تنها موجودی است که هر دو صفت را باهم دارا میباشد. ولذا میتواند از ترکیب آندو زبان ایجاد کند.

قانون انعکاسات شرطی در موجود زنده، تنها وسیله توجیه زبان میباشد. زبان خود یکی از انواع انعکاسات شرطی است که ما بین لفظ و معنی معینی، رابطه برقرار می‌کند. و توانائی تقلید صدا در انسان، نیز در تطور و تکمیل این عمل مؤثر واقع میشود. و حاصل مجموع آن ایجاد زبان و رشد تدریجی آنست.

طبیعی‌ترین الفاظ اولیه تقلید ناقص صداها می‌باشد در طبیعت بوده است.

« ایضاً مراجعه شود به مقاله سابق الذکر در مقدمه لغت نامه دهخدا از دکتر

علی اکبر سیاسی در مورد لفظ و معنی و مقالات دکتر خانلری در کتاب زبان‌شناسی و زبان‌پارسی»